هو العلیم

فنای موجودات در قیامت به چه معناست؟

نقش اصلاح نفس در فهم توحید و بازگشت به پروردگار

معاد شناسی – ماه مبارک رمضان – سال ۱۳۹۶ هـ. ق

استاد

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

اعوذ باللـه من الشَّيطان الرَّجيم

بسم اللـه الرَّحمن الرَّحيم

بارء الخلائق الاجمعين، باعث الانبياء والمرسلين و الصلوه والسّلام على سيدنا و حبيب قلوبنا و طبيب نفوسنا، اصل الجود و عين الشاهد و المشهود، حبيب اله العالمين و شفيع المذنبين ابى‌القاسم محمد صلى اللـه عليه و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة اللـه على اعدائهم أجمعين من الان إلى قيام يوم الدين

فناپذیری موجودات و بقای وجه خدا

قال اللـه الحكيم فى كتابه الكريم: ﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥ﴾ [سوره القصص (۲۸)، قسمتی از آیه ۸۸]. به مفاد این آیهٔ مبارکه، تمام موجودات که نام شیء بر او برده بشود، آنها هالک‌اند؛ یعنی از بین‌رونده‌اند مگر وجه خدا. اولاً این آیه نمی‌فرماید هر شیئی بعداً هلاک می‌شود و وجه خدا باقی می‌ماند؛ می‌گوید هر شیئی هلاک‌شونده است؛ یعنی الآن هالک است. ﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ﴾ [سوره الرَّحمن (۵۵)،

آیات ۲۷-۲۶] دلالت می‌کند که تمام موجودات الآن فانی هستند و وجه پروردگار تو باقی است.

جمع میان فنای اشیا و حضور وجه خدا در همه‌جا

از طرف دیگر داریم: ﴿فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ [سورة البقره (۲)، قسمتی از آیه ۱۱۵]. هر جا که شما رویتان را بگردانید، در آنجا وجه خداست. پس وجه خدا همه‌جا هست؛ هر جایی که انسان رو بگرداند، آنجا وجه خداست. پس وجه خدا همه‌جا هست؛ تمام موجودات را وجه خدا فرا گرفته و به مفاد آن آیه که وجه خدا همیشه ثابت است، پس موجودات همیشه ثابت‌اند. بنابراین كُلُّ شَيۡءٍ یعنی چه؟ با اینکه موجودات همین اشیاء هستند.

دو وجه خلقی و الهی در یک موجود

این به همان نظری است که ذکر کردیم که موجودات دارای دو وجهه هستند. موجود واحد دارای دو وجهه است: یک وجهۀ خلقی دارد، یک وجهۀ امری دارد؛ یعنی یک وجهۀ وجه‌اللهی دارد. از نقطه‌نظر وجهۀخلقی، تمام موجودات فانی و

هالک و باطل هستند و از نقطه وجهۀ وجه اللهی، همة موجودات باقی هستند و زوال و فنا و بوار اصلاً عارض آنها نمی‌شود و سراغ آنها نمی‌رود. و این معنی بسیار دقیقی است که آیۀ قرآن بیان می‌کند.

موجودات با اینکه جنبۀ وحدت خود را حفظ می‌کنند، اصالت آنها بستگی به همان جنبۀ وجه‌اللهی دارد و روی آن جنبه، تمام موجودات هستند و بوار و زوال بر آنها عارض نمی‌شود و روی جنبۀ خلقی، تمام موجودات از بین‌رونده هستند بدون شک.

بنابراین این فنایی که ما در موجودات حس می‌کنیم و این آیات مبارکات قرآن که برای پیدایش قیامت می‌گوید شمس سیاه می‌شود، ستاره‌ها کدر می‌شوند، از آسمان می‌ریزند، زمین شکافته می‌شود، آسمان شکافته می‌شود، دریاها به‌صورت آب جوش شعله بر روی آنها بالا می‌رود و تمام موجودات فانی و باطل و عاطل می‌شوند، تمام اینها از نقطه‌نظر وجه خلقی است؛ یعنی شیئیت آنها که از نقطه‌نظر وجه خلقی انسان به آنها نظر می‌کند، تمام اینها همه از بین‌رونده و فانی‌شونده هستند؛ ولی از نقطه‌نظر وجه‌اللهی، تمام موجودات حتّی این آسمان و زمین،

این دریاها ثابت هستند؛ چون وجه خدا از بین نمی‌رود.

طبق این آیاتی که بیان کردیم و هیچ موجودی نیست الاّ اینکه وجه‌الله در او هست، چون وجه اللَه در هر موجودی هست و در هر موجودی تا آن عنوان وجه اللَه یعنی رابطهٔ ملکوتی او با خدا نباشد، موجود نمی‌شود. موجودیّت موجود بستگی به همان جنبهٔ ملکوتی و وجه‌اللهی دارد. بنابراین در تمام موجودات وجه‌الله هست: ﴿فَسُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ﴾ [سورة یس (۳۶)، آیه ۸۳] و از آن نقطه‌نظر فنا و بطلان ندارد.

روایات فنا و بقای موجودات در قیامت

روایاتی وارد شده که این روایات در عین اینکه دلالت می‌کند برای ظهور و بروز قیامت، موجودات از بین می‌روند، فانی می‌شوند، هلاک می‌شوند، در عین حال اثبات وجود برای موجودات کرده؛ برای آسمان، برای زمین، برای زمان اثبات وجود کرده. در عین اینکه می‌گوید آسمان و زمین از بین می‌رود، در

عین حال می‌گوید هست؛ در عین اینکه زمان و مکان از بین می‌رود، در عین حال می‌گوید هست؛ در عین هستی نیستی و در عین نیستی هستی. و این خیلی شایان دقّت است و باید دید که معنی این روایات چیست.

بیان نهج‌البلاغه درباره فنای دنیا و بازگشت امور

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام ضمن خطبه‌ای در نهج البلاغه می‌فرماید، وقتی که خصوصیات عالم و انسان را بیان می‌فرماید تا می‌رسد به اینجا که می‌فرماید:

«وَ اِنّهُ سُبحانَهُ یَعُودُ بَعدَ فَنَاء الدّنیا وَحدَهُ لَا شَیءَ مَعَهُ کمَا کَانَ قَبل ابتِدَائِها کَذلِكَ یَکُونُ بَعدَ فَنَآیُها بِلا وَقت وَ لا مَکان وَ لا حِین وَ لازَمان. عُدِمَت الآجالُ وَ زَالَتِ السّنون وَ السّاعاتُ. فَلاَ یَبقا إلاّ اللـه وَحَده لا شَیءَ معه وَ اِلَیهِ مصیرُ جَمیعِ الأمُور.»

«وقتی که می‌خواهد قیامت بر پا شود و در صور دمیده می‌شود، تمام موجودات از بین می‌روند؛ خدا می‌ماند و بس، تک و تنها؛ هیچ با خدا نیست. در آن هنگام، همین طوری که قبلاً خدا عالم را ایجاد کرده، تنها بوده، چیزی با او نبوده، بعداً هم تنها خواهد بود

وچیزی با او نخواهد بود و در آن هنگام، اجلها و مدّتها از بین می‌رود، سنه ها و ساعات از بین می‌رود؛ هیچ نیست مگر خدا، آن خدائی که بازگشت همهٔ امور بسوی اوست.»

در اینجا می‌فرماید امیرالمؤمنین: «خدا تنها می‌ماند، همین طوری که اوّل تنها بوده.» همان‌طوری که اول واحد بوده، بعداً هم واحد خواهد بود. ساعات و روزگار و اجل‌ها و مدّت‌ها، اینها همه سپری می‌شود و بازگشت همهٔ امور به‌سوی اوست. از اینجا استفاده می‌شود یک اموری هست که از بین نمی‌رود و بازگشتش به‌سوی اوست.

روایت امام صادق درباره فرمانروایی خدای واحد قهار

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از حضرت صادق علیه‌السّلام روایت می‌کند که:

«وقتی که می‌خواهد قیامت برپا بشود و در صور دمیده می‌شود و همهٔ موجودات می‌میرند، خداوند می‌گوید: ﴿لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَ﴾. هیچ کس نیست جواب بدهد؛ خودش می‌گوید: ﴿لِلَّهِ

ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ﴾؛ ”ملک و عظمت و سلطنت امروز برای خدای واحد قهار است.“»

همه موجودات از بین رفته‌اند و کسی نیست جواب بدهد؛ امّا خدا می‌گوید خدای واحد قهار هست. برای خود اثبات اسم واحد و اثبات اسم قهار می‌کند و این دو اسم است و دو عالم است و اینها موجودند.

روایت توحید صدوق درباره بقای ارواح پیامبران

در توحید صدوق با سند خود از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در ضمن حدیثی روایت می‌کند که:

«خداوند علیّ اعلی بعد از اینکه در صور دمیده می‌شود و همهٔ موجودات هلاک می‌شوند و بعد می‌گوید: ﴿لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَ﴾، هیچ کس نیست که جواب ندهد. **ثُمّ تَنطِقُ أرواحُ أَنبيائه وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ، فَيُقَولُونَ:** ﴿لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ﴾.»

کسی نیست که جواب بدهد؛ امّا ارواح انبیاء و رسل و حجج، آنها جواب می‌دهند که قدرت و عظمت و ملک اختصاص به خدای واحد قهار دارد.

از اینجا استفاده می‌شود ارواح انبیاء و رسل و حجج هستند.

روایت امام سجاد درباره شنیدن ندای خدا در آسمان و زمین

باز علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود روایت می‌کند از حضرت سجاد علیه‌السلام. حدیثش را سابقاً ذکر کردیم، حالا این فقرهٔ مورد نیاز را می‌گوییم. بعد از اینکه در نفخ صور دمیده می‌شود و همهٔ موجودات هلاک می‌شوند، خداوند: **«يُنادِي الجَبّار بِصَوت جَهوَرِيّ يسمَعُ أقطارُ السّمَوَاتِ وَالأرضِينَ، ﴿لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَ﴾؟ فَلَم يُجِبهُ مُجِيبُ، فَعِندَ ذَلِكَ يَقُولُ الجَبّار مُجيباً لِنَفسِهِ: ﴿لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ﴾.»**

«خداوند علیّ اعلی به صدای جهوری، یعنی صدای جوهر دارد، بلند صدا می‌زند که ملک و قدرت امروز مال کیست؟ به طوری صدا می‌کند که تمام نقطه‌ها و زاویه‌های آسمان و زمین صدای خدا را می‌شنوند. هیچ کس نیست که جواب بدهد؛ خود خدا می‌گوید: ﴿لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ﴾.»

از این روایت استفاده می‌شود که در آن وقت

صوتی هست؛ صوت هم جهوری است. آسمان و زمین هم هست؛ اقطار آسمان و زمین صدای خدا را می‌شنوند، کسی نیست که جواب بدهد. پس آسمان و زمین هست.

روایت امالی صدوق درباره باران چهل‌روزه و احیای بدن‌ها

در أمالی صدوق روایت از جمیل‌بن درّاج از حضرت صادق علیه‌السّلام روایت می‌کند که: **«إذا أرادَاللـه عَزَوَجَلَّ أن یَبعَثَ الخَلقَ أمطَرُ السّماء أَربَعین صَباحاً فَاجتَمعَت الأوصالُ وَ نَبَتَتِ اللُّحُوم.»**

«زمانی که خدا اراده می‌کند که عالم را دو مرتبه ایجاد کند، خلق را دو مرتبه ایجاد کند، در قیامت بیاورد، آسمان چهل روز بر زمین می‌بارد. به این وسیله اجزاء و قطعات بدنها جمع می‌شود و روی آن گوشت پوشیده می‌شود و مردم زنده می‌شوند.»

در اینجا داریم چهل روز باران می‌بارد؛ پس روزی هست.

پاسخ امام صادق به زندیق درباره گردآمدن ذرات بدن

باز در کتاب احتجاج مرحوم شیخ طبرسی از هشام بن حکم روایت از حضرت صادق علیه‌السّلام می‌کند، ضمن بحثی که آن حضرت می‌کند با زندیقی دارند، تا اینکه از حضرت سؤال می‌کند که: «مردگانی که از بین می‌روند، چه قسم خدا می‌خواهد آنها را زنده کند؟» حضرت می‌فرماید:

«فَإِذَا كَانَ حين البعث مطرت الأرض فَتَربوا الارض ثُمَّ تُمخَضوا مَخْضَ السّقاء فَتصيرُ تُرابُ البَشَرَ كَمَصير الذَّهبِ، منَ التُّراب إذا غُسِلَ بِالماء وَ الزّبد مِنَ اللَبَن إذا مُخضَ فَيَجتَمِعُ تُرابُ كُلّ قالِب فَيَنتَقِلُ بِإذنِ اللـه تعالي إلي حَيثُ الرّوح.»

«وقتی که می‌خواهد خداوند علیّ اعلی تمام موجودات را مبعوث کند، باران می‌بارد بر زمین و زمین آب به خود می‌گیرد و زمین نمو می‌کند، زمین بزرگ می‌شود، رشد می‌کند. آنوقت خداوند این زمین را می‌زند به هم، مانند مشک سقاء. این آبهایی که رفته توی زمین، زمین به هم می‌خورد و تمام ذرّات بدن مردمان مؤمن که در این زمین منتشر است و هر کدام ذرّه اش در یک جاست، به واسطة زده شدن جمع می‌شود، مثل کره‌ای که در مشک زده می‌شود و از دوغ جدا می‌شود و یک گوشه‌ای جمع

می‌شود یا مثل ذرّات طلا که داخل در شن و خاک است، وقتی او را می‌شورند و جدا می‌شود، آن ذرّات طلا در یک گوشه‌ای [جمع می‌شود]. خداوند همین طور ذرات بدنهای مؤمن را جمع می‌کند و بعد روح را به آن می‌دمد. روح انسان که در جای دیگر بوده، به این ذرات بدن می‌دمد دو مرتبه. افراد مؤمنی که در این دنیا بوده‌اند، زنده می‌شوند ودر محشر حاضر می‌شوند.»

در این روایت هم دارد: «مَطَرَتِ الأرضُ». پس بارانی هست، زمینی هست، حرکتی در زمین هست، مثل حرکت سقاء. سقاء به‌معنی مشک است.

روایت جبرئیل و پیامبر در بقیع و احوال مردگان

در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه‌السّلام روایت می‌کند که باز:

«زمانی که خداوند علیّ اعلی می‌خواهد بعث کند مردم را، چهل روز باران می‌بارد، اجزاء بدن به هم دیگر جمع می‌شود، روی آن گوشت پوشانده می‌شود. بعد تا به اینجا می‌رسد که جبرئیل آمد خدمت پیغمبر و گفت: "یا رسول الـله، بیا من طریق

زنده شدن مردگان را به تو نشان بدهم!“ با پیغمبر آمدند، در بقیع حرکت کردند تا سر یک قبری رسیدند. جبرئیل گفت: ”قُمْ بِإذن الـله!“ قبر شکافته شد، مردی با سر و صورت نورانی و سر و صورت سفید و موهای سفید از قبر برخاست و می‌گفت: ”الحَمدُ لِـلَّه وَ الـله أکبر.“

بعد جبرئیل گفت: ”برو دو مرتبه در قبر!“ به إذن خدا رفت در قبر. باز حرکت کردند سر قبر دیگری. جبرئیل گفت: ”قُمْ بِإذن اللـه!“ مردی از قبر بیرون آمد، ژولیده و خاک گرفته، صورت سیاه و هی صدا می زد: ”و احَسرَتاه واثبُورَاهُ!“ بعد جبرئیل گفت: ”برو در قبر!“ دو مرتبه به اذن خدا رفت. جبرئیل عرض کرد به پیغمبر: ”یا رسول الـله، خداوند اینطور زنده می‌کند. آن مرد اوّل از سعدا بود، دومی از اشقیاء بود. هر کس روز قیامت زنده می‌شود، اگر از سعدا باشد، ذکرش الحمد للـّه و الـله اکبر است و اگر از اشقیاء باشد، همین حسرت و ندامت.“»

در یک روایت باز داریم که چهل شبانه‌روز باران می‌بارد تا خدا زنده می‌کند. عنوان چهل شبانه‌روز

هست.

روایت احتجاج درباره بقای روح و فاصله دو نفخه

باز در روایت دیگری نقل می‌کند مرحوم شیخ طبرسی از حضرت صادق علیه‌السّلام، روایت راویش هشام بن حکم است، در ضمن خبری که زندیقی از حضرت صادق علیه‌السّلام سؤالاتی دارد. در جملهٔ مسائل، آن زندیق سؤال می‌کند: «أَفَتَتَلا شَیءُ الرَوح بَعدَ خُروجِهِ عَن قالِبِهِ أم هُوَباق؟؛ آیا روح بعد از اینکه از قالب و از بدن خارج می‌شود، روح متلاشی می‌شود یا باقی می‌ماند؟»

حضرت فرمودند:

«بَل هُوَ باق إلي وَقت يُنفَخُ فِي الصّور، فَعِندَ ذلِكَ تَبطُلُ الأشياءُ وَ تَفنَي فَلَا حِسّ وَلَا مَحسوسَ، ثُمَّ أُعِيدَت الأشياءُ كَما بَدَأَها مُدَ بَرُها وَ ذَلِكَ أَربَعُ مِاهَ سَنّه، تَسبُتُ فِيَها الخَلقُ وَ ذلِكَ بَينَ النفخَتَينِ.»

حضرت فرمودند:

«روح باقی می‌ماند تا وقتی که در صور دمیده بشود. وقتی در صور دمیده شد، آنوقت تمام اشیاء فانی می‌شوند و همه باطل می‌شوند؛ در آن وقت نه

حسیّ است نه محسوسی. بعد خداوند علیّ اعلی اشیاء را دو مرتبه عود می‌دهد و همه را زنده می‌کند، کما اینکه در وهلة اول همه را مدبّرش ایجاد کرد و خلق کرد، آنوقت خداوند علیّ اعلی تمام این اشیاء را زنده می‌کند و عود می‌دهد. و این بعد از چهار صد سال طول می‌کشد که خلق در آن چهار صدسال همه فانی و معدوم و باطل هستند و این چهار صد سال زمانی است که بین دو نفختین است؛ یعنی بین نفخهٔ اول است که نفخهٔ اماته است و نفخة دوم که نفخهٔ احیاست.»

این روایت هم با اینکه دلالت می‌کند تمام اشیاء از بین می‌روند، نه حسی است نه محسوسی، هیچ نیست، در عین حال می‌فرماید که چهارصد سال بین النفختین طول می‌کشد؛ پس معلوم می‌شود زمانی هست. این روایت و امثال این روایت زیاد هست. حالا ما این چند تا را من‌باب نمونه ذکر کردیم که برای شاهد مطلب است.

اشکال بقای زمان در فاصله دو نفخه

در خصوص این روایت می‌تواند انسان مانند

سایر روایات دیگر که در اینجا وارد است، بگوید: وقتی که هیچ موجودی نمی‌ماند و تمام موجودات از بین می‌روند و همه باطل می‌شوند و جز خدا هیچ نیست، **لا حس و لا محسوس**، بنابراین تقدیر به زمان یعنی چه که بین دو نفخه چهارصد سال طول می‌کشد؟ خود زمان هم یکی از موجودات است، از بین می‌رود دیگر؛ پس تقدیر به چهارصد سال با اینکه تمام موجودات از بین می‌روند و جز خدا چیزی نمی‌ماند و **لاحس و لا محسوس**، این دو تا با همدیگر نمی‌سازد.

وابستگی معنای اعاده به تقدم و تأخر زمانی

و از طرفی اگر تمام موجودات فانی بشوند و از بین بروند، زمان هم از بین برود، آن‌وقت اعاده یعنی چه؟ **أُعِيدَتِ الأشياء**، اعاده یعنی شیئی بوده، فانی شده، در زمان بعد خدا او را اعاده می‌دهد. وقتی زمان از بین رفت، آن شیئی که خدا الآن می‌خواهد ایجاد کند، عنوان عود ندارد؛ چون زمان نیست. اگر زمان باشد، در زمان اوّل می‌گوییم: «خلق کرد، میراند، بعد عود داد.» وقتی زمان از بین رفت، عنوان اعاده نیست.

پس آن موجوداتی را که خدا ایجاد می‌کند، آنها معاد ندارند. یک موجوداتی ایجاد کرده، یک موجوداتی سابقاً ایجاد کرد، یک موجوداتی حالا ایجاد می‌کند؛ ولی حالا عنوان تأخّر نسبت به سابق ندارد تا اینکه بگوییم عود کرد. یک موجوداتی ایجاد کرد، حالا هم یک موجوداتی ایجاد کرد. همین‌طوری که نمی‌توانیم بگوییم آن موجودات سابق نسبت به حال سابق است و این موجودات لاحق، چون عنوان زمان برداشته شده، شما بیایید عکس بگویید؛ بگویید که آن موجوداتی که سابقاً ایجاد کرد، معاد این موجودات است.

زمان که برداشته شد، پس لحوق و سبق و لاحقیت و سابقیتی نیست؛ پس عنوان عود اصلاً در اینجا معنا ندارد. یک خلقتی خدا کرده ابتداءً و این اشکال، اشکال مهمی است و این مسائل باید حل بشود. از روی این روایات نباید گذشت.

ضرورت فهم دقیق سخنان امامان درباره معاد

فرمایش امام است، حامل وحی است، کلام امیرالمؤمنین است و کلام حضرت سجاد است و امام

محمد باقر و حضرت صادق و اینها و کلام، کلام وحی است. نمی‌شود از این حرف‌ها گذشت؛ اینها مفسر قرآنند، باطن قرآن در دست اینهاست، همان آیاتی که در قرآن کریم اوّل بیان کردیم.

پاسخ علامه مجلسی با فرض زمان موهوم یا بقای افلاک

مرحوم علامه مجلسی آمده ذیل همین خبری که از احتجاج نقل کردیم اخیراً، گفته است که:

«این خبر دلالت مي‌كند بر فنا اشياء و انعدام و بطلان همة اشياء بعد از نفخ صور. بنابراين يا بايد بگوئيم كه اين زمان موهوم است، چهار صد سال موهوم است؛ يعني اصالتي ندارد، خياليست، تدريج خياليست، موهوم است و بگوئيم به طور كلي زمان موهوم است. يا بايد بگوئيم كه زمان حقيقت دارد، خدا همة موجودات را هلاك مي‌كند؛ ولي افلاك را كه محدد زمان و موجد زمانند، باقي مي‌گذارد يا اگر افلاك را هم از بين ببرد، يك فلك كه محدد زمان باشد و موجد زمان باشد، آن را نگه دارد. چون از طرفي اين خبر مي‌فرمايد همة موجودات از بين مي‌روند و از طرف ديگر چهار صد سال هست، پس يك زماني بايد باشد. يا بايد بگوئيم اين چهار صد سال امر موهوم است يا بايد بگوئيم كه تمام افلاك...»

نقد زمان موهوم و پیامد آن برای معنای معاد

به این قسم علامه مجلسی رضوان‌الله‌علیه خواسته جواب بدهد؛ ولی جواب‌های علامه مجلسی در اینجا تمام نیست. چون اگر بگوییم زمان موهوم است، یعنی اصالت ندارد، عنوان لاحقیت و سابقیت از بین می‌رود. وقتی زمان موهوم شد، آن چیزی که سابق است نسبت به این، این که لاحق است نسبت به آن، این هم موهوم می‌شود. عنوان سابقیت و لاحقیت هم موهوم می‌شود. حتّی قبل از نفخ صور، دیروز قبل از امروز بود، امروز بعد از

دیروز است، فردا بعد از امروز است؛ زمان حضرت نوح قبل از زمان پیغمبر است، زمان ظهور امام زمان بعد از زمان تولّد حضرت رسول است؛ تمام اینها عنوان موهوم می‌شود، اصلاً سابقیت و لاحقیت از بین می‌رود.

وقتی سابقیت و لاحقیت از بین رفت، عنوان معاد عنوان موهوم است؛ یعنی عود عنوانش موهوم است؛ چون عود بنا بر اصالت لاحقیت، یک چیزی است نسبت به چیزی. وقتی تدریج زمان موهوم شد، این عنوان موهوم می‌شود؛ پس عود اشیاء به‌سوی خدا بعد از مدّتی، عنوان عود بر اصل موهوم قرار می‌گیرد، نه بر اصلی که دارای اصالت است. پس نمی‌توانیم ما بگوییم که زمان موهوم است. اگر بگوییم زمان موهوم است، تمام اشیایی که بر اساس لاحقیت و سابقیت است، همهٔ آنها بایستی که عنوانش موهوم باشد.

ناسازگاری بقای افلاک با روایات فنای همه اشیا

و امّا اینکه فرموده است که تمام اشیاء از بین می‌روند، خدا افلاک را نگه می‌دارد، این هم درست

نیست؛ چون عنوان صراحت عنوان اخبار این است که همه‌چیز از بین می‌رود، غیر از خدا چیزی نمی‌ماند. تمام افلاک هم از بین می‌رود، آسمان‌ها از بین می‌رود. و علاوه اگر شما بگویید افلاک باقی می‌ماند، آنچه داخل افلاک است، آنها هم باید باقی بماند دیگر؛ من‌جمله آنچه داخل این افلاک است، همین زمین عالم عناصر است. یعنی چه عالم افلاک باقی بماند، زمین در شکمش از بین برود؟!

اشکال بقای یک فلک برای تعیین زمان

و امّا اینکه فرموده است که یا یک فلک باقی بماند برای اینکه زمان باقی بماند، باز هم همان اشکال هست. این روایات همه که صراحت دارد همه‌چیز از بین می‌رود؛ یعنی آن فلک هم از بین می‌رود. آنچه داخل این یک دانه فلک هم هست، مثل این عالم عنصر از بین می‌رود. پس زمین هم از بین می‌رود.

و علاوه اگر بگوییم یک فلک باقی می‌ماند و آن ایجاد زمان می‌کند، این فلک به‌واسطهٔ حرکت وضعی ایجاد زمان می‌کند و حرکت وضعی هنگامی است که یک چیزی خارج آن باشد، یه واسطهٔ قرب

و بعد ما از او انتزاع زمان کنیم؛ پس یک فلک تنها نمی‌تواند برای ما محدد زمان باشد مگر یک چیزی غیر از او باشد. ولی این اشکال دو مرتبه عود می‌کند.

نقد تبیین زمان بر پایه هیئت بطلمیوسی

از این گذشته، این عقیده‌ای که ما می‌گوییم اصلاً زمان به‌واسطهٔ حرکت افلاک است، این مال هیئت بطلمیوس است و پنبه اش زده شده است، باطل است و در اخبار هیچ‌کدام از ائمه نفرمودند که زمان بر اساس حرکت افلاک است. افلاک امر موهوم است، فلکی نداریم. ستاره‌ها و زمین و خورشید و ماه موجوداتی هستند سیّار، در این فضا شناورند؛ امّا یک فلکی ما فرض کنیم و او را ثابت بگیریم و بعد او را محدد زمان بدانیم، غلط است. بنابراین جواب‌هایی که علاّمه مجلسی داد، هیچ‌کدامش تمام نیست.

پاسخ اشکال با تمایز فنا به خود و بقا به خدا

پس از این خبر و از سایر اخبار چه باید جواب بدهیم؟ جواب چیست؟ جواب همین است که قرآن مجید داده است و جواب همین است که خود همین

اخبار دارند می‌دهند. این اخبار در عین اینکه ایجاد آسمان و زمین می‌کنند، در عین نفی اثبات می‌کنند؛ در عین نفی ساعات و...] ظروف؟ [وآجال، اثبات اجل و اثبات ساعت و اثبات سنه می‌کنند؛ یعنی می‌خواهند بگویند که تمام اینها فانی است، امّا فنا به خود و تمام اینها باقی است، ولی بقاء به حق.

همین‌طوری که ما گفتیم، موجودات دو وجهه دارد: یک وجهۀ خلقی دارد و یک وجهۀ خالقی. وجهۀ خالقی همه فانی است؛ بوار و هلاک و بطلان، همه بر آن این مهر خورده شده؛ ولی وجهۀ باقی‌اش وجهۀ خدایی‌اش هست، او به هستی خدا هست و او قابل زوال نیست. و ﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥ﴾ [سورةالقصص (۲۸) قسمتی از آیه ۸۸] می‌گوید: «وجه خدا هست.»

حقیقت موجودات در وجه الهی آنها

عجیب است! ما خیال می‌کنیم که تمام این عالم به این بزرگی، این هالک است إِلَّا وَجۡهَهُۥ؛ امّا وجه خدا یک امر موهومی است، صورت خدا، وجه خدا. نه آقا، تمام این موجودات که شما در عالم را می‌بینید پر کرده، اصالت و حقیقتش همان جنبۀ وجه‌اللهی

است و غیر از جنبهٔ وجه‌اللهی‌اش موهوم است.

نظام علت و معلول از منظر عالم خلق

وجههٔ خلقی‌اش ضعیف است و وجههٔ خلقی‌اش کدام است؟ یک وجهه که بیشتر ندارد. وجههٔ خلقی‌اش این است که شما این عالم را بر اساس علل و معلولات و اسباب و مسببات می‌بینید و آن علل را مستقل التأثیر در آن معلولات می‌بینید؛ این وجههٔ خلقی است. می‌گویید: «تا آفتاب نباشد، گیاه سبز نمی‌شود. تا آب به گیاه نرسد، گیاه سبز نمی‌شود. گیاه احتیاج به هوا دارد، احتیاج به خورشید دارد، شرایط دارد. جنین در شکم مادر بایستی که این‌طور بشود، مراحلی را طی کند و اِلّا عقل پیدا نمی‌کند، هوش پیدا نمی‌کند.»

تمام این موجوداتی که در این عالم می‌بینید، با یک سلسله انتظام صحیح علّت و معلول دارد می‌گردد و هر علّتی از جای خودش تخطی کند، اصلاً عالم خراب می‌شود. و حق هم همین‌طور است؛ چون عالم عالم خلق است و عالم خلق بر سنّت عالم خلق، برسنت عالم علل و اسباب خدا

ایجاد کرده. اگر این عالم باشد و علّت از بین برود که عالم خلق نیست.

مشاهده وابستگی همه علت‌ها به پروردگار

امّا کسی اگر از جنبهٔ وجه‌اللهی تماشا کند، تمام این علل و معلولات را به دست پروردگار می‌بیند، او را علّة العلل می‌بیند، او را خدا می‌بیند و او را مؤثّر می‌بیند و تمام اینها مندک است در دست او. ﴿فَسُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ [سورة یس (۳۶) آیه ۸۳] بر او ظاهر می‌شود، بر او طلوع می‌کند.

تفاوت احکام عالم خلق و عالم وجه الهی

پس این عالم با تمام علل، با تمام معلولات، با تمام اسباب، با تمام مسببات‌ش، باطلِ باطل است، هیچ است. امّا چه وقت هیچ است؟ در آن ظرف، در ظرف آن عالم؛ یعنی در ظرف عالم وجه‌اللهی. در این ظرف همه ثابت است؛ یک سر مو از جای خودش نمی‌تواند تکان بخورد، یک پر کاه از جای خودش نمی‌تواند عوض بشود. امّا عالم که عوض می‌شود، از نقطه‌نظر وجه‌اللهی همهٔ اینها باطل است؛ دو تا عالم دارد و دو تا حکم.

عالم خلق است و سلسلهٔ اسباب و مسببات و امر و نهی و تشریع و قانون و هزار علّتی که از نقطه‌نظر تکوین و تشریع این عالم را گرفته. این نظام که از بین می‌رود، نظام دیگر طلوع می‌کند؛ این نظام دیگر آنجا نیست. هر عالمی محکوم به نظام‌هایی است که در خود اوست.

افرادی که در این دنیا هستند، چشم می‌دوزند بر علل مستقلهٔ این عالم؛ می‌گویند: «خورشید مؤثّر است، ماه مؤثّر است، زمین مؤثّر است، باران مؤثّر است، آب مؤثّر است، غذا مؤثّر است، پدر، مادر، رفیق، شریک، تمام اینها در زندگی انسان استقلال دارند و تأثیر دارند.» در وجههٔ وجه‌اللهی می‌گویند: «هیچ مؤثّر نیست جز پروردگار.»

اصلاح دید استقلالی نفس و ظهور عالم امر

بنابراین عیب از مال ادراک انسان است در این عالم و این عالم را همین نفس ما ایجاد کرده و این عالم خلق را عالم خلق می‌بیند. اگر نفس ما طاهر بشود و به مقام طهارت برسد، دیگر عالم خلق را عالم خلق نمی‌بینیم؛ باطن ظهور می‌کند و عالم خلق

را عالم وجه‌اللهی می‌بینیم، عالم عقل می‌بینیم. چون ما با نفسی آمده‌ایم در این دنیا و نفس ما که به موجودات نگاه می‌کند، آنها را مستقل می‌بیند، این دید استقلالی او عالم خلق را درست کرد در مقابل عالم امر. اگر این دید از بین برود، دید اصلاح بشود، عالم خلقی نیست؛ عالم امر است و بس.

قیومیت خدا و سازگاری کثرت موجودات با توحید

پس تمام موجودات به جای خود هستند و همه قیومشان خداست: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ [سورة البقره (۲) صدر آیه ۲۵۵]. بنابراین موجودات که فانی می‌شوند و خدا باقی می‌ماند، معنایش این نیست که موجودات باید در خارج فانی بشوند و جنبهٔ وجه‌اللهی را از دست بدهند و خدا یکی بماند.

آن خدایی که وحدتش متوقف است بر از بین رفتن موجودات خارجی، آن خدا نیست! خدایی که موجودات را خلق کرده، ولی به‌واسطهٔ خلق، آنها دارای قدرت شده‌اند، عظمت شده‌اند، علم شده‌اند و خدا را عقب زده‌اند به‌واسطهٔ علم و قدرت خود و

ناحیهٔ حیات و علم و قدرت خدا را کم کرده‌اند، آن خدا خدا نیست. موجوداتی را که خداوند علیّ‌اعلی ایجاد کرده، اثبات وحدت خدا را بهتر می‌کنند، نه اینکه وحدت خدا را ضعیف می‌کنند.

پس وجود آسمان‌ها، وجود زمین، وجود دریاها و وجود ستاره‌ها و وجود فضا و وجود انسان و امثال اینها منافات با توحید خدا ندارد؛ بلکه اثبات توحید خدا می‌کند. پس در عین اینکه تمام موجودات هستند، خدا یکی است.

معنای تنهایی خدا و نیاز به درمان دوبینی نفس

«كَانَ اللـه وَ لَم يَكُن مَعَهُ شَئ‌ء وَ الآن كَما كَانَ؛ خدا بوده، چیزی هم با او نبوده، الآن هم كما كان است، الآن هم چیزی با خدا نیست.» پس این چیزی که در مقابل خدا دیده می‌شود، در مقابل خدا نیست؛ این مندک در خداست. چشم انسان چون دوبین است، این را در مقابل خدا می‌بیند. چشم باید معالجه بشود، نه اینکه موجودات باید از بین بروند.

و عجیب ائمه علیهم‌السّلام در این روایات بیان می‌کنند! اینها اعجاز قرآن است: ﴿كُلُّ شَیۡءٍ هَالِكٌ

إِلَّا وَجۡهَهُۥ﴾ [سورةالقصص (۲۸) قسمتی از آیه ۸۸]. اصلاً این کلام معجزه است! ﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ۝ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ﴾ [سورة الرَّحمن (۵۵) آیات ۲۶-۲۷] این معجزه است. این روایاتی که از این مصادر وحی بیان شده و این قسم برای انسان مطالب را دارند موشکافی می‌کنند، اینها معجزه است؛ ولی ما به نظر سطحی می‌گذریم، می‌گوییم: «آسمان باید از بین برود، زمین باید از بین برود.» آسمان و زمین چه گناه کرده؟!

تمثیل اسکناس باطل برای فهم فنای موجودات

اگر یک انبار انسان اسکناس داشته باشد و آنها را بخواهد باطل بکند، نه اینکه یک کبریت بزند، همه را آتش بزند! اسکناس‌ها هست به جای خود، دستش هم نمی‌زنند؛ بانکی که به اینها اعتبار داده، اعتبار را ساقط می‌کند. در روزنامه اطلاّعات اعلام می‌کنند که فلان اسکناس اعتبارش ساقط شد، تمام شد؛ تمام اینها باطل می‌شود؛ یعنی قوام اینها که اوّل مردم برای هر کدام از آنها یک قیمت قائل بودند، آن اعتبار برداشته شد.

تمثیل چشم بیمار و ضرورت اصلاح نفس

کسی که چشمش ضعیف است، در روز نمی‌تواند خورشید را ببیند، نباید بگوید: «خورشید را باید از بین ببرید؛ چون چشم من نمی‌بیند!» باید چشمش را معالجه بکند. چشمی که تراخم دارد یا مو درآورده یا مرض دیگری دارد، ورم کرده، قرمز شده، آب می‌ریزد، در شب که ماه را نگاه می‌کند، یک هالهٔ عجیبی دور ماه می‌بیند. این نباید بگوید: «ماه را از بین ببرید! این ماه چه موجود غلطی است! چه هالهٔ بدی دورش را گرفته!» ماه که هاله ندارد؛ مال چشم این است.

حالا آمد و ماه را از بین بردند، آیا چشم این درست می‌شود؟ آیا زمین و زمان را از بین بردند، آسمان و زمین را از بین بردند، نفس واقعاً موحّد می‌شود؟ نفس را باید معالجه کرد.

ظهور توحید با اصلاح نفس در دنیا

اگر در این دنیا انسان معالجه کرد که عالم امرش در این دنیا ظاهر می‌شود و قیامتش در اینجا برپا می‌شود؛ یعنی خدا را به وحدت می‌بیند. و اگر نه بالاخره به‌واسطهٔ مردن که تمام این موجودات را

پشت سر می‌گذارد و می‌رود، آنجا جنبهٔ وجه‌اللهی طلوع می‌کند و خواهی‌نخواهی باید انسان اعتراف کند که جز پروردگار هیچ موجودی در عالم وجود مؤثّر نیست و او علّت العلل است و تمام موجودات: ﴿وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦ﴾ [سوره الزمر (۳۹) قسمتی از آیه ۶۷]. باید انسان اقرار و اعتراف کند و عیب مال انسان است. تا انسان دارای این نفس دوبین است، این اشکال برای او هست؛ وقتی نفس اصلاح بشود، انسان اصلاح می‌شود.

حکایت حاجی لک‌لک و بی‌ثمری تغییر محیط بدون اصلاح خود

می‌گویند به حاجی لک‌لک گفتند که: «چرا از این درخت می‌روی روی آن درخت، از آن درخت روی آن درخت، هر موقعی جایت را عوض می‌کنی؟ خوب، روی یک درخت زندگی کن دیگر، مانند خیلی از مرغ‌هایی که بر فراز درخت همیشه لانه می‌گذارند و زندگی می‌کنند!»

گفت: «آخر این درخت‌های به این بلندی، همه آنها متعفن هستند.»

گفتند: «چگونه متعفن هستند؟»

چون می‌گویند حاجی لک‌لک روی هر درختی می‌رود، در آنجا آشیانه می‌کند، بچّه می‌کند. کثافات و فضولات را همان‌جا می‌ریزد، بعد این درخت خوب بالایش متعفن می‌شود، می‌رود جای دیگر خانه می‌کند. دو مرتبه باز هم آنجا فضولات خود را می‌ریزد، آنجا متعفن می‌شود؛ درخت دیگر، درخت دیگر.

گفتند: «چرا از این درخت به آن می‌روی؟»

گفت: «درخت‌ها متعفن هستند.»

به او گفتند که: «آقاجان، تا هنگامی که أسافل اعضا با شماست، همهٔ درخت‌ها متعفن هستند! خودت را باید اصلاح کنی والّا درخت‌ها تعفن ندارند. هر جا بروی، تو باز هم می‌بینی این تعفن هست.»

اگر انسان چشمش را معالجه کرد و خدا را یک‌بین دید، یکی دید، کار تمام است؛ والّا خدا به انسان نشان می‌دهد: «من یکی هستم.»

حکایت شاگرد دوبین عطار و شکستن شیشه حق

می‌گویند: یک عطّاری بود، یک شاگردی داشت. این شاگرد در حُسن تمام بود، هیچ عیبی نداشت؛ اما یک عیبی داشت که از همهٔ آن حُسن‌ها خراب‌تر بود: چپ بود، لوچ بود، یکی را دو تا می‌دید.

یک روز یک مشتری آمد برای این عطّار و گفت: «یک شیشه روغن زیتون می‌خواهم.»

عطّار مشتری را نشاند و به شاگرد گفت: «فوراً برو در منزل، در بزن، در سرداب زیرزمین منزل یک شیشه روغن زیتون است، بردار بیاور!»

شاگردِ مطیع دوید به‌سوی منزل، در زد و رفت در سرداب که شیشه روغن زیتون را بیاورد، دید دو تا شیشه است. ایستاد به نگاه کردن، هی نگاه کرد، نگاه کرد، دید دو تا شیشه است.

گفت: «این یکی را ببرم، شاید آن یکی را خواسته؛ آن یکی را ببرم، شاید این را خواسته؛ هر دو را ببرم که نخواسته!»

همین‌طور ایستاد به نگاه کردن. بعد از مدّتی یواش‌یواش برگشت پیش عطّار، گفت: «آقا، این شیشه‌ای که شما گفتید بیاور، در سرداب من رفتم

دیدم دو تاست؛ کدامش را بیاورم؟»

عطّار گفت: «آقاجان، من خودم گذاشتم آنجا یک شیشه. شیشه دیگری نیست، یکی است؛ برو بردار بیاور همان را!»

شاگرد دوید به‌سوی منزل، دو مرتبه آمد رفت در سرداب، خیره‌خیره نگاه می‌کند به این شیشه، می‌بیند دو تاست. هر چه چشمش را می‌مالد، خیره نگاه می‌کند، می‌بیند دو تاست. جای شک هم نیست، دو تا شیشه است. ایستاد به تحیّر: «کدام را ببرم؟» باز بعد از مدّتی برگشت پیش عطّار. عطّار هم حالا مشتری را نشانده، مشغول گرم صحبت است که این متأثّر نشود و مشتری‌اش از دست نرود و در دلش هی خدا خدا می‌کند که الآن زود شیشه روغن زیتون برسد و لذا دید که یواش‌یواش شاگرد دارد می‌آید.

آمد گفت: «جناب استاد، دو تا شیشه است، خوب نگاه کردم، دو تاست؛ کدام را بیاورم؟»

عطّار اوقاتش تلخ شد و عصایش را داد، گفت: «برو یکی را بشکن، یکی را بردار بیاور!»

شاگرد عصا را دست گرفت و آمد رفت در سرداب و زد که یکی را بشکند، دید هر دو شکست؛ روغن زیتون‌ها ریخت و شیشه‌ای دیگر نیست.

ایستاد به فکر کردن که: «من عصا را به یکی زدم، نه به هر دو؛ چرا به آن یکی که زدم، هر دو شکست؟» آنجا به عیب خودش پی برد. پی برد به عیب خودش که: «یک شیشه بود، من پهلوی آن شیشه حق، یک شیشه باطل می‌دیدم و حالا که آمدم بشکنم، اقلاً باطل را نشکستم، حق را بگذارم باشد؛ زدم با این عصا حق را شکستم و لذا هیچ شیشه‌ای نماند.»

رفع باطل با درمان نگاه انسان

اگر این حق را می‌خواست نگه دارد و باطل را بشکند، باید چشمش را معالجه کند و شیشه را یکی ببیند. وقتی یکی می‌بیند، باطل شکسته شد؛ پس شکستن باطل به معالجهٔ چشم است، نه به زدن عصا؛ عصا می‌زند، حق را می‌شکند.

متوجّه شد عیبش چیست، عیب خودش مال لوچ بودن و دوبین بودن او بوده. همین‌طور ایستاد به تأمّل: «حالا من پیش استاد بروم، چه بگویم؟ چه قسم این عیب خود را برای او بیان کنم؟» از

شرمندگی سر به بیابان گذاشت.

شرک پنهان در اعتماد مستقل به اسباب زندگی

حالا افراد بشر هم یک عمری عشق‌بازی می‌کنند با باطل. چپ هستند، در مقابل خدا شریک قرار داده‌اند در همهٔ کارشان؛ در زندگی، در کسب، در تجارت، در مطالعه، در علم، در ریاست، در مرئوسیّت، عالم است، جاهل است، کاسب است، تاجر است، در تمام کارهایش، در هر نفسی که می‌کشد، پهلوی خدا یک شریکی کاشته.

غذایی که دارد می‌خورد، آن قاشقی را که برمی‌دارد، آن را مؤثر می‌داند پهلوی خدا. می‌جود، مؤثّر می‌داند؛ می‌خوابد، مؤثر می‌داند؛ آفتابهٔ مستراح برمی‌دارد، در مقابل خدا مؤثّر می‌داند؛ می‌خواهد کفش بپوشد، این کفش در مقابل خدا مؤثّر است، کفش پا را حفظ می‌کند، جوراب پا را حفظ می‌کند. با رفیق، شریک صحبت می‌کند، تمام، نماز می‌خواند، عبادت می‌کند؛ می‌گوید: «خدایا، من آمده‌ام در پیشگاه تو مشغول عبادت هستم.» یک خودی در اینجا می‌کارد در مقابل پروردگار.

اینها همه‌اش شرک است و همان نظر استقلال کردن به موجودات است. اینها باید از بین برود، وجه خدا بماند. اگر در دنیا انسان توانست از بین ببرد، قیامتش برپا شده؛ والّا آن وجه‌اللهی طلوع خواهد کرد و مهر باطل به تمام این عالم می‌زنند؛ انسان تمام این عالم را در عین نیستی هست به خدا می‌بیند.

خورشید، زمین، ماه، موجودات، ستارگان، در عین نیستی وقتی انسان در دنیا هست، نیست، نیستندها! همهٔ آنها هستند و هر چه به انسان بگویند: «آقا، نیست این ستاره، این ماه، این پدر، این مادر، این موجودات؛ اینها هستی به خود ندارند، نسبت به خود نیستند»، کیست که قبول کند؟ وقتی جنبهٔ وجه‌اللهی طلوع می‌کند، بر انسان منکشف می‌شود که اینها نیستند به خود و هستند به حق: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾.

بی‌اثری مال و قدرت مستقل در قیامت

آن‌وقت انسان در این دنیا یک سلسله عللی را برای خود چیده و به آنها اعتماد کرده: مال، رفیق، شریک و خیال می‌کرد که آنها دستی از او می‌گیرند، درمانی از او می‌کنند، حاجت او را برآورده می‌کنند.

هیچ چیزی از دست آنها ساخته نیست؛ می‌برندش آنجا، مرد مجرم است، می‌گوید: ﴿مَآ أَغۡنَىٰ عَنِّي مَالِيَهۡۜ هَلَكَ عَنِّي سُلۡطَٰنِيَهۡ﴾؛

«مالهایی که جمع کردم، به درد من نخورد!» با اینکه در نظام دنیا به دردش می‌خورد، امّا آن نظام برچیده شد. اینجا یک نظام دیگری است، یک نشئه‌ای دیگری است که مال نمی‌تواند دست از انسان بگیرد. ولو تمام اموال دنیا مال انسان باشد، نمی‌تواند انسان را نجات بدهد. آن‌وقت می‌گوید: ﴿مَآ أَغۡنَىٰ عَنِّي مَالِيَهۡۜ﴾.

این وقتی است که وجه‌اللهی طلوع کرده باشد: ﴿هَلَكَ عَنِّي سُلۡطَٰنِيَهۡ﴾؛ «سلطان من، قدرت من هلاک شد.» آن قدرت‌هایی که در دنیا داشتم و با آن نظام از آن قدرت‌ها استفاده می‌کردم، اینجا نیست، نابود شد؛ یعنی مهر بطلان به او زده شد.

تفسیر آیات حاقه درباره سرنوشت منکران

خدا خطاب می‌کند: ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ ٱلۡجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلۡسِلَةٖ ذَرۡعُهَا سَبۡعُونَ ذِرَاعٗا فَٱسۡلُكُوهُ إِنَّهُۥ كَانَ لَا يُؤۡمِنُ

بِٱللَّهِ ٱلۡعَظِيمِ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ فَلَيۡسَ لَهُ ٱلۡيَوۡمَ هَٰهُنَا حَمِيمٞ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنۡ غِسۡلِينٖ لَّا يَأۡكُلُهُ إِلَّا ٱلۡخَٰطِـُٔونَ﴾ [سوره الحاقه (۶۹) آيات ۳۷-۳۰]؛

«ملائكه غضب، بگيريد او را! غلّ كنيد و زنجير كنيد او را! در سلسله اي كه هفتاد ذراع طولش است، او را در زنجير بيندازيد! براي اينكه در دنيا ايمان به خداي عظيم نياورد، ايمان به خدا نياورد.»

تمام موجودات را مؤثّر دانست جز خدا.

اثر نماز و زكات در نزديكى به خدا

نماز نخواند، ربط با خدا پيدا نكرد؛ چون نماز انسان را با خدا ربط مى‌دهد. نماز جنبهٔ وجه‌اللهى را در انسان قوى مى‌كند و جنبهٔ خلق را ضعيف مى‌كند؛ يعنى نماز يک اثرى دارد كه مهر باطل به سلسلهٔ علل و معلولات عالم خلق مى‌زند و مهر حق به جنبهٔ وجه‌اللهى مى‌زند. نماز معراج است ديگر، نماز **«قربان كل تقي»** است؛ هر مرد متقى را به خدا نزديک مى‌كند، نتيجه‌اش اين است.

«و در طعام دادن مسكين سعى و كوشش نداشت.» زكات انسان را از خودش مى‌آورد بيرون. مال مورد علاقهٔ انسان است؛ مال را كه انسان بدهد، علاقه‌اش را مى‌دهد، به خدا نزديک مى‌شود.

اين از اين كارها نكرد، به ما نزديک نشد. امروز

حمیم ندارد، کسی که بیاید دستی از او بگیرد، ندارد. حمیم او امروز عمل صالح است، آن نمازش است، آن زکاتش است که او را به خدا نزدیک کرده و در هنگامی که الآن می‌خواهد طلوع کند وحدت پروردگار، آن اعمال یار و اعوان او هستند در امروز. این که از آن یار و اعوان نیامده، پس هنگام طلوع قدرت پروردگار و همان جنبهٔ وجه‌اللهی که تمام موجودات را مندک در آن نور می‌بیند، امروز این ضعیف است.

غذایی ندارد مگر حسرت، مگر ندامت. غذای او از چرک توأم با بو، از فلز گداخته، از آن غذایی که خاطئون، مردمان بدعمل و زشت‌کار و مشتبه می‌خورند، غذای این است.

دعوت سوره ابراهیم به نماز و انفاق پیش از قیامت

چه خوب در سورهٔ ابراهیم بیان می‌کند: ﴿قُل لِّعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خِلَٰلٞ﴾ [سوره ابراهیم

(۱۴) آیه ۳۱]؛

«بگو به بندگان من اقامهٔ نماز کنند و از آنچه ما به آنها دادیم، در آشکار و پنهان انفاق کنند.»

نماز و انفاق، این دو رکن اساسی است برای رساندن انسان به عالم معرفت. نماز اتصال می‌دهد انسان را به خدا و تقویت نور پروردگار، نور وحدت او در دل و زکات می‌برد انسان را، علاقهٔ انسان را از دنیا کم می‌کند؛ مال است دیگر. **«حُبُّ الدُّنیا رَأسُ کُلّ خَطِیَئه»** و **رَأس کُلَّ خَطِیَئه** همین شرک است. از دست دادن مال و انفاق، این نور را در انسان ضعیف می‌کند.

«به بندگان من بگو نماز بخوانند، اقامة نماز کنند و زکوه دهند، در سرّ و آشکار از آنچه ما به آنها دادیم، انفاق کنند قبل از روزي بیاید، قبل از اینکه روزي بیاید و در آن روز بیع نیست و خلّت هم بدرد نمي‌خورد، خرید و فروش نیست.»

بی‌ثمری معامله و دوستی بدون پیوند با خدا

انسان هر چه بدهد که او را نجات بدهند، فایده ندارد. دنیا در دست او باشد و بفروشد، در مقابل آن بخواهد برات آزادی خود را بگیرد، این معامله واقع نمی‌شود؛ خرید و فروش نیست ﴿وَلَا خِلَٰلٌ﴾؛ «دوستی هم به درد نمی‌خورد.»

تمام دوست‌های انسان در آن روز با انسان دشمنند؛ دوستان خدا با انسان دوستند. پس اگر

کسی رابطه با خدا نداشته باشد، دوست در راه خدا هم ندارد، خُلّت در راه خدا هم ندارد؛ دستش خالی است.

گسستن تکیه‌گاه‌های دنیوی در قیامت

بنابراین تمام سلسلۀ اسباب و مسببات، تمام یاران و تمام اعوان و قوم‌وخویش‌ها و افرادی که انسان در دنیا به آنها اعتماد می‌کرد و مالی که به او اعتماد می‌کرد و اینها اصول زندگی انسان بودند در دنیا، در آنجا می‌شود صفر: ﴿لَقَد تَّقَطَّعَ بَی ۡنَکُم ۡ وَضَلَّ عَنکُم مَّا کُنتُم ۡ تَز ۡعُمُونَ﴾ [سوره الأنعام (۶) ذیل آیه ۹۴]؛ «بین شما و آنها جدایی افتاد و آنچه را که گمان می‌کردید به درد شما بخورد، به درد شما نخورد و همۀ آنها گم شد.»

اصلاح نفس به‌جای سرزنش زمین و زمان

پس خوب توجّه کردید مسأله امروز از چه قرار شد؟ مسئله از این قرار شد که زمین و زمان و موجودات خارجی گناه ندارند. اگر شما اوقاتت تلخ شد یک‌وقتی از خودت، نگو: «ای لعنت به این دنیا! لعنت به این زمان! ای خورشید چنان! ای زمین

چنان! ای زمان چنان!»

حدیث نهی از دشنام دادن به روزگار

روایتی از پیغمبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نقل می‌کنند که آن حضرت می‌فرماید:

«**لا تَسُبّو الدَهر فَإنَّ الدّهر هُوَ اللــه**؛ دهر را سبب نکنید، دهر خداست.»

دهر یعنی چه؟ یعنی روزگار؛ یعنی خورشید، زمین، زمان، ستاره. اینها بد نیستند، اینها همه خوبند، اصل وجود آنها وجه‌اللهی است. آن عنوان بد که شما به آنها می‌دهید، عنوان خلقی است است که این ناشی از نفس است. پس این موجودات را که بد می‌بیند، نفس بد می‌بیند و نفس گناهکار است. پس چرا موجودات خارجی را سب می‌کنید؟ خود را اصلاح کن! اصلاح خود تو را درست می‌کند، نه از بین رفتن موجودات خارجی.

جمع‌بندی فنای وجه خلقی و بقای وجه الهی

بنابراین مسئلهٔ ما در امروز به حمد الله و تبارک و تعالی این مشکل حل شد که تمام این اخباری که داریم در این زمینه‌ها که می‌گوید زمین از بین می‌رود، زمان از بین می‌رود، دریاها می‌جوشد،

خورشید پاره می‌شود، زمین پاره می‌شود، تمام اینها حق است، امّا از نقطه‌نظر خلقی؛ امّا از نقطه‌نظر حقّی که قوام تمام اینها به خداست، همه اش همهٔ آنها ثابت است و خداوند علیّ اعلی محتاج نیست که اینها وجودشان از بین برود تا که او به کرسی وحدت بنشیند. خداوند علیّ اعلی واحد و موحّد است با وجود اینها و جنبهٔ وجه‌اللهی همیشه هست و جنبهٔ وجه‌اللهی منافاتی با وحدت پروردگار ندارد؛ بلکه مؤید است. آنچه منافات دارد با وحدت پروردگار، افکار شهوی و آلوده، آلوده به گناه و آرزوهایی است که بین مردم و بین خدا جدایی می‌اندازد و نمی‌گذارد نور خدا در بین تمام موجودات جلوه داشته باشد و این درک آن جلوه را بکند.

اگر نفس اصلاح بشود، تمام این مسائل حل می‌شود و تمام مشکلات حل می‌شود، بدبینی‌ها حل می‌شود. سلسلهٔ علل و اسباب عالم خلق همه به خداوند علیّ اعلی بستگی پیدا می‌کنند، نور خدا در تمام عوالم طلوع پیدا می‌کند، مؤمن درک می‌کند که در تمام عوالم نور خدا هست و بس!

معنای معاد و بازگشت انسان به خدا

و منظوری که از قیامت حاصل است، همین است؛ چون قیامت یعنی معاد، یعنی عود انسان به‌سوی خدا. ﴿كَمَا بَدَأَكُمۡ تَعُودُونَ﴾ [سوره الأعراف (۷) ذیل آیه۲۹]، ﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥ﴾ [سوره الأنبياء (۲۱) قسمتی از آیه۱۰۴]؛ «همانطور که شما را ایجاد کردیم، برمی‌گردانیم.»

تمایز حقیقت معاد از جزای اعمال

پس اگر انسان از این دنیا برود و جنبهٔ وجه‌اللهی بر انسان طلوع نکند، انسان عود به‌سوی خدا نکرده است. خداوند انسان را خلق کرده، جزای اعمال داده است؛ با اینکه جزای اعمال معنی معاد نیست، معنی معاد عود به‌سوی خداست! لازمهٔ عود به‌سوی خدا، انکشاف تمام قبائحی است که انسان انجام داده است؛ لازمهٔ اوست، نه اینکه معنی معاد است. والّا معنی معاد همین عود به‌سوی خداست و درک قدرت پروردگار و علم خدا و حیات خدا و عظمت خدا و قهاریّت خداست در همهٔ موجودات.

آشکار شدن قدرت و عظمت همیشگی خدا در

والّا در این روایات و آیاتی که قهاریّت و عظمت و مالکیّت را به خدا در روز قیامت نسبت می‌دهد، عرض شد برای این جهت است که در روز قیامت این معانی برای انسان منکشف می‌شود؛ والّا نه اینکه معنی قهاریّت و عظمت و قدرت و حیات پروردگار در روز قیامت است.

و صلی اللَه علی محمد و آله الطاهرین.